

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُم

﴿﴾

عربی. زبان قرآن (۲)

رشته‌های علوم تجربی - ریاضی و فیزیک

پایه یازدهم

دوره دوم متوسطه

کد: ۱۱۱۲۰۶

کاری از:

منصوره خوشخو

بهمن ماه

سال تحصیلی ۱۴۰۳ - ۱۴۰۲



الدرس الرابع برکرد

آداب الکلام
آداب سخن گفتن

﴿يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سديدا﴾ الأحزاب: ۷۰

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و سخنی درست و استوار بگویید.

الجملة بعد النكرة

لِلكَلَامِ آدَابٌ يَجِبُ عَلَى الْمُتَكَلِّمِ أَنْ يَعْمَلَ بِهَا وَ يَدْعُوَ الْمُخَاطَبِينَ بِكَلَامٍ جَمِيلٍ إِلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ، وَ أَنْ لَا يُجَادِلَهُمْ بِتَعَنُّتٍ،
سخن گفتن آدابی دارد که گوینده باید به آن عمل کند و مخاطبان را با سخنی زیبا به کار درست فرا بخواند و به قصد
مچ گیری با آنان ستیز نکند،

﴿ اُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ﴾ (التَّحَلُّ: ۱۲۵)
با دانش و اندرز نیکو به راه پروردگارت فرا بخوان و با آنان با شیوه‌ای که نیکوتر است ستیز کن.

وَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ عَامِلًا مِمَّا يَقُولُ، حَتَّى يُغَيِّرَ سُلُوكَهُمْ، ﴿لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ (الصَّفِّ: ۲)
و باید به آنچه می‌گوید عمل کننده باشد، تا رفتارشان را تغییر دهد، چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟!

وَ يَجِبُ أَنْ يُسَلِّمَ قَبْلَ الْكَلَامِ «السَّلَامُ قَبْلَ الْكَلَامِ»، الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ،
و باید پیش از سخن گفتن سلام کند « سلام کردن پیش از سخن گفتن است.»

كَمَا يَجِبُ أَنْ يَكُونَ كَلَامُهُ لَيْسًا عَلَى قَدْرِ عُقُولِ الْمُسْتَمْعِينَ، لِكَيْ يُفْنِعَهُمْ وَ يَكْسِبَ مَوَدَّتَهُمْ،
همانطور که باید سخنش نرم و به اندازه خرد شنوندگان باشد، تا قانعشان کند و دوستی آنان را به دست آورد،

« كَلِّمِ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ. » رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَ «عَوِّذْ لِسَانَكَ لِيْنَ الْكَلَامِ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
« با مردم به اندازه خردشان سخن بگو. » پیامبر خدا ﷺ، « و زبانت را به نرمی سخن عادت بده. » امام علی علیه السلام

لا + تَقْفُو = لا تَقْفُ (فعل نهی)

وَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَتَكَلَّمَ فِي مَا لَيْسَ لَهُ بِهِ عِلْمٌ، ﴿وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ (الْإِسْرَاءُ: ۳۶)

و باید (بر اوست) که در چیزی که به آن دانشی (آگاهی) ندارد سخن نگوید ، ﴿ و از چیزی که بدان آگاهی نداری
پیروی مکن ﴾^۵

جملة وصفیه

وَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَتَدَخَّلَ فِي مَوْضِعٍ يُعَرِّضُ نَفْسَهُ لِلتُّهْمِ؛ «اتَّقُوا مَوَاضِعَ التُّهْمِ.» رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
و باید (بر اوست) که دخالت نکند در موضوعی که خودش را در معرض تهمت قرار دهد؛ «از جایگاه‌های تهمت
بپرهیزد.»

^۵ ترجمه روان: علی + ضمیر یا اسم + فعل منفی = نباید + فعل مضارع التزامی مثبت (عَلَيْهِ أَنْ لَا يَتَكَلَّمَ: او نباید سخن بگوید)
^۶ ﴿ و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن ﴾ ترجمه فولادوند

الْمَتَكَلَّمُ يُعْرِفُ بِكَلَامِهِ. « تَكَلَّمُوا تُعْرِفُوا، فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ. » الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
گوینده با سخنش شناخته می‌شود. « سخن بگویند تا شناخته شوید، زیرا [شخصیت] انسان زیر زبانش نهان است.»

حرف جز
فِي بَعْضِ الْأَوْقَاتِ قُدْرَةُ الْكَلَامِ أَقْوَى مِنَ السَّلَاحِ. «رُبَّ كَلَامٍ كَالْحُسَامِ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
بعضی وقت‌ها قدرت سخن از سلاح، قوی‌تر است. «چه بسا سخنی مانند شمشیر باشد.»

حرف جز معادل مضارع التزامی
وَرُبَّ كَلَامٍ يَجْلِبُ لَكَ الْمَشَاكِلَ. «فَكَّرْتُ نُمَّ تَكَلَّمْتُ تَسَلَّمَ مِنَ الرَّزْلِ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
و چه بسا سخنی که برای تو مشکلات بیاورد. «بیندیش سپس سخن بگو تا از لغزش در امان بمانی.»

يَجِبُ عَلَى الْإِنْسَانِ الْاجْتِنَابَ عَنِ ذِكْرِ الْأَقْوَالِ الَّتِي فِيهَا احْتِمَالُ الْكِذْبِ. «لَا تُحَدِّثْ بِمَا تَخَافُ تَكْذِيبَهُ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
انسان باید از بیان سخنانی که در آن احتمال دروغ است دوری کند. «چیزی را نگو که از تکذیب کردنش می‌ترسی.»

کسی که هر کس - اداة شرط فعل شرط جواب شرط
طوبى لِمَنْ لَا يَخَافُ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ. «مَنْ خَافَ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ.» رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
خوشا به حال کسی که مردم از زبانش نمی‌ترسند. «هر کس مردم از زبانش بترسند، از اهل آتش (دوزخیان) است.»

وَمِنْ آدَابِ الْكَلَامِ قِيَّتُهُ، «خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
و از آداب سخن گفتن، کمی آن است، «بهترین سخن آن است که کم و راهنما باشد.»

وَقَفَّ رَجُلٌ جَمِيلُ الْمَظْهَرِ، أَمَامَ سُقْرَاطِ مُرَدِّي دَارَى ظَاهِرَى زِيَا رُوْبَهْرَى سِقْرَاطِ اِيَسْتَادِ
يَفْتَخِرُ بِمَلَابِسِهِ وَ مَظْهَرِهِ،
فَقَالَ لَهُ سُقْرَاطُ: تَكَلَّمْ حَتَّى أَرَاكَ.
که به لباس‌ها و قیافه‌اش می‌بالید،
سقراط به او گفت: سخن بگو تا تو را ببینم.



برگرد * المصجم *

لَكِي يُقْنِعَ : تا قانع کند (أَقْنَعُ، يُقْنِعُ) لَيْنٌ : نرم ≠ حَسَنٌ لَيْنٌ : نرمی ≠ حَشْوَنَةٌ مَخْبُوءٌ : پنهان = خَفِيٌّ يُعْرَضُ : در معرض می‌گذازد (مَاضِي : عَرَّضَ)	عَوَّدَ : عادت داد (مضارع : يُعَوِّدُ) قَلَّةٌ : کمی ≠ كَثْرَةٌ كَلَّمَ : سخن گفت = حَدَّثَ، تَكَلَّمَ (مضارع : يَكَلِّمُ) لَا تُحَدِّثُ : سخن نگو (حَدَّثَ، يُحَدِّثُ) لَا تَقْفُ : پیروی نکن (قَفَا، يَقْفُو)	أَدْعُ : فرا بخوان (دَعَا، يَدْعُو) أَنْ لَا يَتَدَخَّلَ : که دخالت نکند (تَدَخَّلَ، يَتَدَخَّلُ) تُهَمُّ : تهمت‌ها «مفرد : تُهْمَةٌ» زَلَّ : لغزش سَدِيدٌ : درست و استوار طوبى لـ : خوشا به حال
---	--	---

نکته:

وقف: ایستاد - مضارع: يَقِفُ - نهی للمخاطب: لا تَقِفْ
قفا: پیروی کرد - مضارع: يَقْفُو - نهی للمخاطب: لا تَقْفُ

^{۴۴} ما قَلَّ وَ دَلَّ: آنچه کم باشد و راهنمایی کند (سخنی کوتاه که منظور را کامل به شنونده برساند).

^{۴۵} وَقَفَّ رَجُلٌ جَمِيلُ الْمَظْهَرِ: رجلٌ: فاعل - جميلٌ: صفت برای رجل
جميل المظهر : اضافه لفظی است؛ در این نوع اضافه [در اصل مضاف عامل و مضاف الیه معمول است وهدف کسب تعریف نیست.

بیشتر بدانیم

حکمت و موعظه و مجادله

«الْحِكْمَةُ»: سخنان استوار و بجا. «الْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ»: اندرز نیکو و زیبایی که دلچسب و گیرا و قانع‌کننده بوده و در آن ترهیب و تشویق و بیم و امید باشد. «جَادِلُهُمْ»: با مردمان مناظره و مباحثه و گفت و شنود کن. «بِالَّتِي»: به طریقه و شیوه‌ای که. واژه (الَّتِي) صفت موصوف محذوفی چون (الطَّرِيقَةُ، الْمَجَادِلَةُ) است. أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلُهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ... شکی نیست در اینکه از آیه استفاده می‌شود که این سه قید، یعنی «حکمت» و «موعظه» و «مجادله»، همه مربوط به طرز سخن گفتن است، رسول گرامی مامور شده که به یکی از این سه طریق دعوت کند که هر یک برای دعوت، طریقی مخصوص است، هر چند که جدال به معنای اخشش دعوت به شمار نمی‌رود.^۵

* معنای «حکمت»، «موعظه» و «مجادله»

و اما معنی «حکمت» بطوری که در مفردات آمده به معنای اصابه حق و رسیدن به آن به وسیله علم و عقل است، و اما «موعظه» بطوری که از خلیل حکایت شده به این معنا تفسیر شده که کارهای نیک طوری یادآوری شود که قلب شنونده از شنیدن آن بیان، رقت پیدا کند، و در نتیجه تسلیم گردد، و اما جدال بطوری که در مفردات آمده عبارت از سخن گفتن از طریق نزاع و غلبه جوئی است. دقت در این معانی به دست می‌دهد که مراد از حکمت (و خدا داناتر است) حجتی است که حق را نتیجه دهد آنهم طوری نتیجه دهد که هیچ شک و وهن و ابهامی در آن نماند،

و موعظه عبارت از بیانی است که نفس شنونده را نرم، و قلبش را به دقت در آورد، و آن بیانی خواهد بود که آنچه مایه صلاح حال شنونده است از مطالب عبرت آور که آثار پسندیده و ثنای جمیل دیگر آن را در پی دارد دارا باشد. و جدال عبارت است از: دلیلی که صرفاً برای منصرف نمودن خصم از آنچه که بر سر آن نزاع می‌کند بکار برود، بدون اینکه خاصیت روشنگری حق را داشته باشد، بلکه عبارت است اینکه آنچه را که خصم خودش به تنهایی و یا او و همه مردم قبول دارند بگیریم و با همان ادعایش را رد کنیم. بنا براین، این سه طریقی که خدای تعالی برای دعوت بیان کرده با همان سه طریق منطقی، یعنی برهان و خطابه و جدل منطبق می‌شود.

مراد از موعظه حسنه و جدال احسن در آیه: «أَدْعُ السَّبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلُهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» چیزی که هست خدای تعالی موعظه را به قید حسنه مقید ساخته و جدال را هم به قید التی هی احسن مقید نموده است، و این خود دلالت دارد بر اینکه بعضی از موعظه‌ها حسنه نیستند، و بعضی از جدالها حسن (نیکو) و بعضی دیگر احسن (نیکوتر) و بعضی دیگر اصلاً حسن ندارند و گر نه خداوند موعظه را مقید به حسن و جدال را مقید به احسن نمی‌کرد.

امام صادق علیه السلام:

«مَنْ خَافَ النَّاسَ لِسَانَهُ فَهُوَ فِي النَّارِ» (جامع السعادت، ج ۱، ص ۲۷۸)

کسی که مردم از زبانش بترسند، در آتش جهنم خواهد بود.

^۵ ترجمه تفسیر المیزان جلد ۱۲ صفحه ۵۳۴

^۶ ترجمه تفسیر المیزان جلد ۱۲ صفحه ۵۳۵

★ از نکات ترجمه متن درس:

**علیه: او باید ، بر اوست / علیه أن لا: اونباید ، بر اوست که ن
 وَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَتَدَخَّلَ فِي مَوْضِعٍ يُعْرَضُ نَفْسُهُ لِلتُّهْمِ ؛
 و بر اوست که دخالت نکند در موضوعی که خودش را در معرض تهمت قرار می‌دهد؛
 او باید دخالت نکند یا او نباید دخالت کند
 ** يَجِبُ عَلَى الْإِنْسَانِ: انسان باید
 وَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ عَامِلًا مِمَّا يَقُولُ، حَتَّى يُعَيَّرَ سُلُوكَهُمْ،
 و باید به آنچه می‌گوید عمل کند (عمل کننده باشد)، تا رفتارشان را تغییر دهد،

📖 حَوْلَ النَّصِّ برگرد

عَيْنِ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. ✓ ✕

۱- الَّذِي يَتَكَلَّمُ فِي مَا لَا يَعْلَمُ، يَقَعُ فِي خَطَأٍ. ☑
 کسی که درباره آنچه نمی‌داند سخن می‌گوید، به خطا می‌افتد.

۲- مَنْ خَافَ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ فَهُوَ قَوِيٌّ. ☒
 هرکس که مردم از زبانش بترسند پس او نیرومند است.

۳- عَلَيْنَا أَنْ لَا نَجْرَحَ الْآخِرِينَ بِلِسَانِنَا. ☑
 ما نباید دیگران را با زبانهمان برنجانیم. (نباید زخم زبان بزنیم)

۴- الَّذِي لَا يَتَكَلَّمُ لَا يَعْرِفُ شَأْنَهُ. ☑
 کسی که سخن نمی‌گوید، ارزشش شناخته نمی‌شود.

۵- لَا نُحَدِّثُ مِمَّا نَخَافُ تَكْذِيبَهُ. ☑
 چیزی را نمی‌گوییم که از تکذیبش می‌ترسیم.

📖 إِيْلَمُوا برگرد

الْجُمْلَةُ بَعْدَ النُّكْرَةِ

معمولاً هنگامی که بعد از اسمی نکره فعلی بیاید که درباره اسم نکره توضیح دهد،
 در ترجمه به فارسی بعد از آن اسم حرف ربط «که» می‌آید و فعل مطابق شرایط جمله ترجمه می‌شود؛ مثال:

الشَّاهِدُ بَعْدَ النُّكْرَةِ
 شَاهِدُنَا سِنَجَابًا يَفْقِرُ مِنْ شَجَرَةٍ إِلَى شَجَرَةٍ.
 سنجابی را دیدیم که از درختی به درختی می‌پرد.

الشَّاهِدُ بَعْدَ النُّكْرَةِ
 إِرْضَاءُ النَّاسِ غَايَةٌ لَا تُدْرِكُ.
 راضی ساختن مردم، هدفی است که به دست آورده نمی‌شود.

الشَّاهِدُ بَعْدَ النُّكْرَةِ
 رَأَيْتُ وَكَلْدًا يَمْشِي بِسُرْعَةٍ.
 پسری را دیدم که به سرعت راه می‌رفت.

عبارت (رَأَيْتُ وَوَلَدًا يَمْشِي بِسُرْعَةٍ) از دو جمله تشکیل شده، و بعد از اسم نکره «وَلَدًا»، فعل مضارع آمده است که درباره «وَلَدًا» توضیح می‌دهد؛ در ترجمه فارسی بین دو جمله، حرف ربط «که» می‌آید و فعل مضارع نیز معمولاً ماضی استمراری ترجمه می‌شود.^۸

ماضی + اسم نکره + مضارع = ماضی استمراری

ترجمه

اما اگر فعل اول مضارع باشد، ترجمه فعل دوم چگونه خواهد بود؟ به مثال دقت کنید.

أَفْتَسَّ عَنْ مَعْجَمٍ يُسَاعِدُنِي فِي فَهْمِ النُّصُوصِ.

دنبال فرهنگ لغتی می‌گردم که مرا در فهم متون کمک کند. (کمک می‌کند)

أَشَاهِدُ طَالِبًا يَكْتُبُ تَمَارِينَ الدَّرْسِ فِي الصَّفِّ.

دانش‌آموزی را می‌بینم که تمرین‌های درس را در کلاس می‌نویسد.

مضارع + اسم نکره + مضارع = مضارع التزامی یا مضارع اخباری

ترجمه

اکنون به ترجمه جمله زیر دقت کنید. *الجملة بعد النكرة*

اشْتَرَيْتُ الْيَوْمَ كِتَابًا قَدْ رَأَيْتَهُ مِنْ قَبْلُ.

امروز کتابی را خریدم که قبلاً آن را دیده بودم. (دیدم)

ماضی + اسم نکره + ماضی = ماضی بعید یا ماضی ساده

ترجمه

تذکر: ترجمه هنر است و باید در ترجمه مطالب به مطالب بسیاری مانند موضوع متن، قرائن و قواعد زبان مقصد توجه کرد.

که اِخْتَرِ نَفْسَكَ : تَرْجِمْ هَذِهِ الْعِبَارَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ؛ ثُمَّ عَيِّنْ نَوْعَ الْأَفْعَالِ.

فعل مضارع فعل مضارع منفی فعل مضارع منفی فعل مضارع منفی فعل مضارع منفی مجهول
اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْتَعُ وَمِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَمِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَمِنْ صَلَاةٍ لَا تَرْفَعُ^۹ وَمِنْ دُعَاءٍ

فعل مضارع منفی، مجهول
لَا يُسْمَعُ (مِنْ تَعْقِيَابِ صَلَاةِ الْعَصْرِ)

خداوندا! همانا من به تو پناه می‌برم از نفسی که سیر نمی‌شود (نشود) و از قلبی که فروتنی نمی‌کند (نکند) و علمی که سود نمی‌رساند (نرساند) و نمازی که بالا برده نمی‌شود (نشود) و دعایی که شنیده نمی‌شود (نشود).

^۸ دقت کنید گفته شده «معمولاً»، چون سیاق جمله و قرائن جمله در ترجمه تاثیر دارد:

ما سألنا الأستاذ سوالاتاً صعباً لم نقرأه حتى الآن. از استاد سوال سختی که تا حالا نخوانده باشیم نرسیدیم.

قرأتُ كتاباً يضمُّ معاجم الكتب الدراسية الجديدة أيضاً. کتابی که واژگان کتب درسی جدید را هم دربردارد (دربرداشت)، خواندم.

^۹ لَا تَشْتَعُ: سیر نمی‌شود

^{۱۰} لَا يَخْشَعُ: فروتنی نمی‌کند

^{۱۱} لَا تَرْفَعُ: بالا برده نمی‌شود

که التَّمَرِينُ برگرد

التَّمَرِينُ الْأَوَّلُ: اِمْلَأِ الْفَرَاغَ فِي آيَاتِ نَصِّ الدَّرْسِ وَ أَحَادِيثِهِ بِكَلِمَاتٍ صَحِيحَةٍ.

عِلْمٌ ، النَّارِ ، عُقُولِهِمْ ، الْحَسَنَةِ ، أَحْسَنُ ، لِسَانِهِ ، تَفْعَلُونَ

۱- ﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ ... وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ ...﴾ النحل: ۱۲۵
با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت فرا بخوان ... و با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله نمای.

که الْحَسَنَةِ - أَحْسَنُ

۲- ﴿وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ ...﴾ الإسراء: ۳۶

و از چیزی که بدان علمی نداری پیروی مکن.

که عِلْمٌ

۳- ﴿لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا ...﴾ الصَّف: ۲

چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟!

که تَفْعَلُونَ

۴- «كَلِمَ النَّاسِ عَلَى قَدْرِ ...» رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

« با مردم به اندازه خرده‌هایشان (خردشان) سخن بگو.»

که عُقُولِهِمْ

۵- «تَكَلَّمُوا تُعَرَفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ ...» الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

« سخن بگویند تا شناخته شوید زیرا [شخصیت] انسان زیر زبانش نهان است.»

که لِسَانِهِ

۶- «مَنْ خَافَ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ ...» رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

« هر کس مردم از زبانش بترسند، از اهل آتش (دوزخیان) است.»

که النَّارِ

التَّمَرِينُ الثَّانِي: تَرَجِمِ الْأَحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱- إِنَّ مِنْ شَرِّ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ تَكَرَّرَ مُجَالَسَتُهُ لَفُحْشِهِ . رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ وَ الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ)
قطعاً از بدترین بندگان خدا کسی است که به خاطر گفتار و کردار زشتش همنشینی با او ناپسند شمرده می‌شود.

که الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ: تَكَرَّرَ / الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ: مِنْ شَرِّ ، لَفُحْشِ

۲- اتَّقَى النَّاسَ مَنْ قَالَ الْحَقَّ فِي مَالِهِ وَ عَلَيْهِ . رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (اسْمُ التَّفْضِيلِ وَ الْمُضَافِ إِلَيْهِ)

پرهیزکارترین مردم کسی است که حق را بگوید در آنچه که به سود او یا به زیان اوست.

که اسْمُ التَّفْضِيلِ: اتَّقَى / الْمُضَافِ إِلَيْهِ: النَّاسِ

الجملة بعد النكرة

۳- الْعِلْمُ نُورٌ وَ ضِيَاءٌ يُقَدِّفُهُ اللَّهُ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَائِهِ . رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْمُبْتَدَأُ وَ الْفَاعِلُ)

علم روشنایی و نوری است که خدا آن را در دل‌های دوستانش می‌اندازد.

که الْمُبْتَدَأُ: الْعِلْمُ - ضِيَاءٌ / الْفَاعِلُ: اللَّهُ

(فِعْلُ الْأَمْرِ وَ الْمَفْعُولِ)

۲

۴- قُلِ الْحَقُّ وَ إِنْ كَانَ مُرًّا .

حق را بگو اگرچه تلخ باشد.

فِعْلُ الْأَمْرِ: قُلْ / الْمَفْعُولُ: الْحَقُّ

۵- لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ، بَلْ لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الْمُضَارِعُ الْمَنْفِيَّ وَ فِعْلُ النَّهْيِ)

آنچه نمی‌دانی نگو، البته هر آنچه [هم] می‌دانی نگو.

الْمُضَارِعُ الْمَنْفِيَّ: لَا تَعْلَمُ / فِعْلُ النَّهْيِ: لَا تَقُلْ

الْتَّمَرِينَ الثَّلَاثُ: تَرْجِمُ كَلِمَاتِ الْجَدُولِ، ثُمَّ اَكْتُبَ رَمَزَهُ.

يُجَادِلُ / مِثَّتَانِ / تَعْلِيمِ / حَقْلَاتِ / أَفْلَامِ / إِمْرَأَةً / مُعَمَّرَةً / مِرْزَاعِ / تَلْمِيذِ / رَائِحَةِ
حَاسِبِ / أَبْنَاءِ / أَلْفَانِ / أَزْهَارِ / أَسَاوِرِ / إِعْصَارِ / تَبَجِيلِ / سَاحَاتِ / كِبَائِرِ

رمز ↓

ل	ی	ج	ب	ت	گرامی داشتن : تَبَجِيلِ	(۱)
ة	ر	م	ع	م	کهنسال : مُعَمَّرَةً	(۲)
ل	د	ا	ج	ی	ستیز می کند : يُجَادِلُ	(۳)
م	ی	ل	ع	ت	یاد دادن : تَعْلِيمِ	(۴)
ع	ر	ا	ز	م	کشاورز : مِرْزَاعِ	(۵)
ت	ا	ل	ف	ح	جشن ها : حَقْلَاتِ	(۶)
ذ	ی	م	ل	ت	دانش آموز : تَلْمِيذِ	(۷)
ة	أ	ر	م	إ	زن : إِمْرَأَةً	(۸)
ة	ح	ء	ا	ر	بو : رَائِحَةِ	(۹)
ن	ا	ف	ل	أ	دو هزار : أَلْفَانِ	(۱۰)
ر	ا	ص	ع	إ	گردباد : إِعْصَارِ	(۱۱)
ر	ئ	ا	ب	ك	کناهان بزرگ : كِبَائِرِ	(۱۲)
ت	ا	ح	ا	س	میدان ها : سَاحَاتِ	(۱۳)
ن	ا	ة	ئ	م	دویست : مِثَّتَانِ	(۱۴)
م	ا	ل	ف	أ	فیلم ها : أَفْلَامِ	(۱۵)
ب	و	س	ا	ح	رایانه : حَاسِبِ	(۱۶)
ر	و	ا	س	أ	دستبندها : أَسَاوِرِ	(۱۷)
ء	ا	ن	ب	أ	فرزندان : أَبْنَاءِ	(۱۸)
ر	ا	ه	ز	أ	شکوفه ها : أَزْهَارِ	(۱۹)

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «جَمَالُ الْمَرْءِ فَصَاحَةُ لِسَانِهِ.» زیبایی انسان، شیوایی زبانش است.

التَّمَرِينُ الرَّابِعُ: عَيِّنْ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ الْكَلِمَةَ الْغَرِيبَةَ.

القَشْر (پوست)	اللَّب (مغز)	النَّوَى (هسته)	الْغَاز (گاز) ✓
الْيَد (دست)	الرَّأْس (سر)	الْقَدَم (پا)	السِّيَاح (پرچین) ✓
الْإِثْم (گناه)	الذَّنْب (گناه)	الْحِصَّة (زنگ، جلسه) ✓	الْخَطِيئَةُ (گناه)
التَّغْلِب (روباها)	الْكَلْب (سگ)	النَّيْن (نرم) ✓	الذَّنْب (گرگ)
الزُّيُوت (روغن‌ها) ✓	الْمُزَارِع (کشاورز)	الْعَامِل (کارگر)	الْمَوْظَف (کارمند)
السُّرُوال (شلوار)	الْقَمِيص (پیراهن مردانه)	الْفُسْتَان (پیراهن زنانه)	السَّمَك (ماهی) ✓

التَّمَرِينُ الْخَامِسُ: نَرَجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱- سافرتُ إِلَى قَرْيَةٍ شَاهَدْتُ صُورَتَهَا أَيَّامَ صِغَرِي. موصوف الجملة بعد التكررة
 به روستایی سفر کردم که عکسش را در ایام کودکی ام دیده بودم.
 الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ جَرٍّ / قَرْيَةٍ / الْمَفْعُولُ : صُورَةٌ

۲- عَصَفْتُ رِيحًا شَدِيدَةً خَرَبَتْ بَيْتًا جَنَبَ شَاطِئِ الْبَحْرِ. صفت از نوع اسم موصوف الجملة بعد التكررة
 بادهای شدیدی وزید که خانه‌ای را کنار ساحل دریا ویران کرد.
 الْمَفْعُولُ : بَيْتًا / الْمُضَافُ إِلَيْهِ: شَاطِئِ، الْبَحْرِ

۳- وَجَدْتُ بَرْنَامَجًا يُسَاعِدُنِي عَلَى تَعَلُّمِ الْعَرَبِيَّةِ. موصوف الجملة بعد التكررة نون وقایه مفعول
 برنامه ای پیدا کردم که مرا در یادگیری عربی کمک می‌کند.
 الْمَفْعُولُ*: بَرْنَامَجًا، «ی» بعد از نون وقایه ۱۰۰٪ مفعول است. / الْمُضَافُ إِلَيْهِ: الْعَرَبِيَّةِ

۴- الْكِتَابُ صَدِيقٌ يَنْقِذُكَ مِنْ مُصِيبَةِ الْجَهْلِ. موصوف الجملة بعد التكررة
 کتاب دوستی است که تو را از گرفتاری جهل و نادانی نجات می‌دهد.
 الْمُبْتَدَأُ: الْكِتَابُ / الْخَبَرُ: صَدِيقٌ

۵- يُعْجِبُنِي عَيْدٌ يَفْرَحُ فِيهِ الْفُقَرَاءُ. موصوف الجملة بعد التكررة نون وقایه مفعول
 از عیدی خوشم می‌آید که در آن بینوایان خوشحال شوند.
 الْأَجْمَعُ الْمَكْسَرُ: الْفُقَرَاءُ / نُونُ الْوَقَايَةِ: يُعْجِبُ "نـ" ي [يُعْجِبُ (فعل) + ن (نون وقایه) + ي (ضمیر در نقش مفعول)]

** يُعْجِبُنِي: خوشم می‌آید، يُعْجِبُكَ: خوشست می‌آید

التَّمْرَيْنِ السَّادِسُ: عَيْنِ الْبَيْتِ الْفَارِسِيِّ الَّذِي يَرْتَبِطُ بِالْآيَةِ أَوْ الْحَدِيثِ فِي الْمَعْنَى.

- ۱- ﴿وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ﴾ الْحُجُرَات: ۱۱
- ۲- عَوْدٌ لِسَانَكَ لِيَنْ الْكَلَامِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ۳- فَكَّرْتُ ثُمَّ تَكَلَّمْتُ تَسْلَمًا مِنَ الزَّلَلِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ۴- أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعَيَّبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ۵- تَكَلَّمُوا تَعْرِفُوا؛ فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الف) تا مرد سخن نگفته باشد	عیب و هنرش نهفته باشد (مولوی)
ب) سخن کان از سر اندیشه ناید	نوشتن را و گفتن را نشاید (نظامی گنجه ای)
ج) به شیرین زبانی و لطف و خوشی	توانی که پیلی به مویی کشی (سعدی شیرازی)
د) خلایق را به القابی که زشت است	نخواند هرکه او نیکو سرشت است (مهدی الهی قمشه ای)
ه) آن کس که به عیب خلق پرداخته است	زان است که عیب خویش نشناخته است (مثال و حکم دهخدا)

جواب:

- ۱- ﴿وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ﴾ الْحُجُرَات: ۱۱
- د) خلایق را به القابی که زشت است
- ۲- عَوْدٌ لِسَانَكَ لِيَنْ الْكَلَامِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ج) به شیرین زبانی و لطف و خوشی
- ۳- فَكَّرْتُ ثُمَّ تَكَلَّمْتُ تَسْلَمًا مِنَ الزَّلَلِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ب) سخن کان از سر اندیشه ناید

- ۴- أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعَيَّبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ه) آن کس که به عیب خلق پرداخته است زان است که عیب خویش نشناخته است (امثال و حکم دهخدا)
- مبتدا- اسم تفضیل خبر خبر مقدم جمله صلّه مبتدای مؤخر

- ۵- تَكَلَّمُوا تَعْرِفُوا؛ فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
- الف) تا مرد سخن نگفته باشد فعل طلب (فعل امر) جواب طلب (برای همین اعراب فعل مضارع تغییر کرده است)
- عیب و هنرش نهفته باشد (مولوی)

التَّمْرَيْنِ السَّابِعُ: أَكْتُبُ مُفْرَدَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ.

مَوَاضِع	أَوْلِيَاءُ	سَاحَات	أَسَاوِر	زُبُوت	رِيَّاح
مَوْضِع: جَا	وَلِيٌّ: دُوسْت	سَاحَةٌ: مِيدَان	سِوَار: دِسْتَبِنْد	زَيْت: رُوغَن	رِيح: بَاد
أَقْوَال	عُقُول	مُخَاطَبِينَ	أَدَاب	تُهْم	نُصُوص
قَوْل: سَخَن	عَقْل: خَرْد	مُخَاطَب: هَم سَخَن	أَدَب: اَدَب	تُهْمَة: اَتِهَام	نَص: مَتَن

الْتَّمْرَيْنِ الثَّامِنُ: ضَعِ الْمُرَادِفَاتِ وَالْمُضَادَّاتِ فِي الْفَرَاغِ الْمُنَاسِبِ. (= ≠)

إِمْتَلَأْ / مُزَارِعَ / إِنْثَمَ / صَغَرَ / تَبَجَّجِلَ / ضِيَاءَ / مَخْبِوَةً / كَلَّمَ / تَرَفَّعَ / سَدِيدَ / مَوَدَّةَ

فَلَّاحٌ = مُزَارِعَ	فَرَعٌ ≠ إِمْتَلَأْ	ذَنْبٌ = إِنْثَمَ	سَاحِلٌ = شَاطِئُ
کشاورز	خالی شد ≠ پر شد	گناه	ساحل
تَكْرِيمٌ = تَبَجَّجِلَ	كَبَّرَ ≠ صَغَرَ	مَسْتَوِرٌ = مَخْبِوَةً	سَكَّتَ ≠ كَلَّمَ
بزرگداشت	کهن سالی ≠ کودکی	پنهان	ساکت شد ≠ سخن گفت
حُبٌّ = مَوَدَّةَ	نور = ضياء	صَحِيحٌ = سَدِيدَ	تَنْزَلٌ ≠ تَرَفَّعَ
دوستی	روشنایی	درست و راست = درست و استوار	پایین آورده می‌شود ≠ بالا آورده می‌شود

نکات جمله وصفیه

الجمله بعد النكرة = الجمله التي تصف اسم النكرة (جمله وصفیه)

- در جمله وصفیه، صفت یک فعل است که اسم نکره قبل خود را توصیف می‌کند (یا توضیح می‌دهد)
 - در ترجمه جمله وصفیه از حرف «که» استفاده می‌کنیم. حرف «که» رابط بین جمله پایه و جمله وصفیه است.
 - اصولاً هر چیزی که ارتباط بین اسم نکره و جمله وصفیه را قطع کند نباید داشته باشیم. (قطع کننده ممنوع)
- اگر جمله با یکی از حروف ربط [مانند: قَ، وَ، ثُمَّ، حَتَّى، أَنْ، إِنْ، أَنْ، لَكِنْ، حَتَّى] یا کلمات [حینما، عندما، متى] شروع شود، نمی‌تواند جمله وصفیه باشد.

- ممکن است بین موصوف و جمله وصفیه فاصله بیفتد.

و لِلْفِرَوَازِ بَادِيٍّ مُعْجَمٌ مَشْهُورٌ بِاسْمِ الْقَامُوسِ **يضم** مَفْرَدَاتٍ كَثِيرَةً بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.

و فیروزآبادی لغت‌نامه مشهوری به نام "القاموس" دارد که واژگان بسیاری از زبان عربی را در بردارد. (شامل می‌شود)

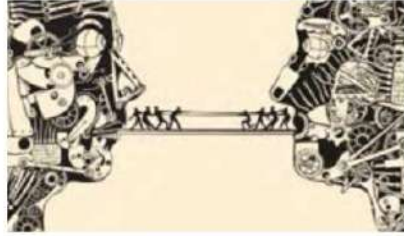
- جمله وصفیه می‌تواند یک جمله اسمیه باشد.
- شاهدتُ رجلاً قلبُهُ طاهرٌ. مردی را که دلش پاک بود، دیدم.

- هر جمله‌ای که بلافاصله بعد از اسم نکره آمد، جمله وصفیه نیست:
- مثال: مَنْ يَرْحَمُ مَوْمِنًا يَرْحَمُهُ اللَّهُ : هر کس به مومنی رحم کند، خدا به او رحم می‌کند.
- يَرْحَمُ جمله وصفیه نیست؛ بلکه جواب شرط است.

- جمله وصفیه هم صفت محسوب می‌شود بنابراین اگر در سوالی خواسته شد تعداد صفت‌ها را پیدا کنیم، باید جمله‌های وصفیه را نیز بشماریم.

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ برگرد

■ اِبْحَثْ عَنْ خَمْسِ آيَاتٍ أَوْ أَحَادِيثٍ حَوْلَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ.



﴿... وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ ...﴾ الأنعام: ۱۲۲
نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود. (مکارم شیرازی)

﴿... إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ ...﴾ الأحقاف: ۳۰
به راستی ما کتابی را شنیدیم که پس از موسی نازل شده است.

﴿... وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا ...﴾ الأنبياء: ۷۳
و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند... (فولادوند)

۱- ﴿.....﴾

۲- ﴿.....﴾

۳- ﴿.....﴾

۴- ﴿.....﴾

۵- ﴿.....﴾